



ریشه‌های انحطاط و توسعه جوامع اسلامی از دیدگاه سید جمال الدین اسدآبادی

حسین جعفری موحد^۱

چکیده

نوشتار حاضر با عنایت به جایگاه مهم سید جمال الدین اسدآبادی و تأثیرگذاری‌ای که بر متفکران بعد از خود گذاشته است، به بررسی دیدگاه‌های نظری او در خصوص دلایل انحطاط جوامع اسلامی و راهکارهای ارایه شده برای توسعه این جوامع با استفاده از الگوی جستاری «نظریه بحران»^۲ توماس اسپریگنز خواهد پرداخت. این مقاله بر اساس یک سیر منطقی و مرتبط به دنبال پاسخگویی به سؤالات ذیل خواهد بود:

۱. وضعیت جهان اسلام در دوره سید جمال چگونه بود و بحران و معضل اصلی گریبان گیر جوامع اسلامی در آن دوره چه بود؟

۲. عوامل انحطاط جوامع اسلامی از نظر سید جمال کدام‌اند؟

۳. جامعه مطلوب و آرمانی سید جمال چه جامعه‌ای است؟

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران، دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

۲. رک: توماس اسپریگنز، *فهم نظریه‌های سیاسی*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران، آگاه، ۱۳۶۵.

۴. سید جمال چه راهکارها و درمان‌هایی را برای برون‌رفت جوامع اسلامی از وضعیت عقب‌ماندگی و انحطاط و رسیدن به توسعه همه‌جانبه ارائه می‌دهد؟
کلیدواژه‌ها: اسلام اصیل، جوامع اسلامی، سید جمال الدین اسدآبادی، انحطاط، استبداد، استعمار، اتحاد اسلامی

مقدمه

در اوایل قرن ۱۹ میلادی (۱۳هـ.ق) تمدن غرب از جنبه‌های گوناگون فکری، فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی هجوم همه‌جانبه خود علیه جهان اسلام را آغاز کرد. در واقع در این دوره جوامع مسلمان با دو چهره متفاوت تمدن غرب آشنا شدند؛ یک چهره آن چهره علمی، تکنولوژیک، عقل‌گرایی و ماتریالیسم بود و چهره دیگر، رویه استعماری آن متأثر از اندیشه‌های استکباری و توسعه‌طلبانه بود. در این دوره، جوامع مسلمان به دلایل مختلف در اوج انحطاط و عقب‌ماندگی بوده و با ضعف و رخوت تمام‌عیار در بستر بافت سنتی خود در حال اضمحلال و فروپاشی و انحلال و ادغام در نظام جهانی سرمایه‌داری بودند.

در این شرایط و در برخورد با مسئله انحطاط داخلی و هجوم همه‌جانبه تمدن غرب و به طور کلی در پاسخ به سؤال علل عقب‌ماندگی جهان اسلام و راهکارهای برون‌رفت از این وضعیت، دو جریان فکری در جهان اسلام و از جمله ایران شکل گرفت. یکی جریان روشنفکران غرب‌گرا که با وجود طیف‌های متعدد داخلی بین آنها، نسخه بهره‌گیری از مبانی معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی تمدن غرب را برای برون‌رفت از وضعیت عقب‌ماندگی و رسیدن به رشد و توسعه تجویز می‌کرد. میرزا آقاخان کرمانی، آخوندزاده، میرزا ملکم‌خان، مستشارالدوله، سپهسالار و تقی‌زاده در ایران، سر سید احمدخان در هند و طه‌طاولی، شبلی شمیم و طه حسین در جهان عرب از جمله چهره‌های شاخص این جریان فکری بودند. بر اساس این دیدگاه، چون ترقی مقوله‌ای است که در غرب روی داده، بنابراین برای رسیدن به آن می‌باید مبانی معرفت‌شناسی غرب را پذیرفت و به نفی سنت‌های دینی پرداخت.

جریان دیگر که در مقابل جریان غرب‌گرا شکل گرفت، نه تنها تمسک به آموزه‌های تمدن غرب و بهره‌گیری از مبانی معرفت‌شناسی غربی را برای رسیدن به توسعه مناسب نمی‌دید، بلکه پیشرفت و توسعه را در سایه تمسک به آموزه‌های اسلامی میسر می‌دانست. این جریان که می‌توان آن را با عناوینی چون «جریان تعالی‌خواهی



در باره وضعیت جهان اسلام در دوره سید جمال باید گفت که دنیای اسلام در این دوره با دو معضل و بحران اصلی شامل انحطاط داخلی و هجوم همه جانبه استعمار غربی مواجه بود. جوامع مسلمان از یک طرف در وضعیت انحطاط و رکود سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بودند و از طرف دیگر دولت‌های استعماری غرب، جوامع اسلامی را مورد هجوم مستقیم خود قرار داده بودند

اسلامی» یا الگوی «اصلاح طلبی دینی» نامید، پیشرفت‌های فناوری و تکنولوژیک، قانون‌گرایی و رهایی از استبداد را امری ضروری می‌دانست، اما نه بر پایه نگاه معرفت‌شناسانه غربی. معتقدان به این دیدگاه فکری، بر آن بودند که نسخه برون‌رفت از وضعیت عقب‌ماندگی باید مبنای داخلی و بومی داشته باشد و مبتنی بر هویت اسلامی تدوین گردد. اصولی مانند بازگشت به اسلام اصیل، پیوند دین و سیاست، اتحاد اسلامی و یکپارچگی جهان اسلام، ارتباط میان دنیا و آخرت، علم و دین، علم و ایمان و دین و تمدن، مبارزه با خودباختگی در برابر غرب و... از مبنای

مورد تأکید این جریان است. اندیشمندانی چون سید جمال الدین اسدآبادی، عبده، کواکبی، اقبال لاهوری، شریعتی، طالقانی، مطهری و امام خمینی (ره) از چهره‌های شاخص این جریان فکری هستند.

دیدگاه‌ها و اندیشه‌های سید جمال الدین اسدآبادی در مورد علل انحطاط جوامع مسلمان و راه‌های توسعه این جوامع، اگر چه به صورت منظم و در قالب نظریه‌های توسعه‌ارایه نشده است، ولی با کنکاش در اندیشه‌های او می‌توان آرا و نظرات او را در چهار چوب مطالعات مربوط به فرآیند اجتماعی و بحث تغییرات اجتماعی به گونه‌ای استنتاج نمود که مبنایی برای توسعه جوامع مسلمان و از جمله ایران قرار گیرد.

بحران و مشاهده بی‌نظمی

برای فهم افکار یک اندیشمند، اولین سؤال این است که: مشکل او کدام است؟ به نظر او چه چیزی خطرناک، فاسد و مخرب است؟ چه چیزی او را برانگیخته تا تعمق و تفکر ذهنی خود را به صورت یک نظریه سیاسی منسجم و اساسی به رشته تحریر درآورد؟ هدفش کدام است؟ و چه نارسایی و بی‌نظمی مشخصی را می‌خواهد درمان کند؟^۱

در باره وضعیت جهان اسلام در دوره سید جمال باید گفت که دنیای اسلام در این دوره با دو معضل و بحران اصلی شامل انحطاط داخلی و هجوم همه جانبه استعمار غربی

از آنجا که جهان اسلام در بستر بافت سنتی خود در حال اضمحلال و فروپاشی بودند، به هیچ وجه آمادگی رویارویی با فرهنگ و تمدن غرب را نداشتند؛ بنابراین علاوه بر از دست دادن منابع بومی و خودی در ابعاد انسانی، ارزشی و فرهنگی و اقتصادی، به منابع نوین و ساختارهای جدیدی جز وابستگی همه جانبه به اقتصاد و سیاست غربیان دست نیافته و با ضعف و رخوت تمام در حال هضم و هدم در سیستم جهانی سرمایه داری پیشرفته تمدن غرب بودند

مواجه بود. جوامع مسلمان از یک طرف در وضعیت انحطاط و رکود سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بودند و از طرف دیگر دولت‌های استعماری غرب، جوامع اسلامی را مورد هجوم مستقیم خود قرار داده بودند. از آنجا که این جوامع در بستر بافت سنتی خود در حال اضمحلال و فروپاشی بودند، به هیچ وجه آمادگی رویارویی با فرهنگ و تمدن غرب را نداشتند؛ بنابراین علاوه بر از دست دادن منابع بومی و خودی در ابعاد انسانی، ارزشی و فرهنگی و اقتصادی، به منابع

نوین و ساختارهای جدیدی جز وابستگی همه جانبه به اقتصاد و سیاست غربیان دست نیافته و با ضعف و رخوت تمام در حال هضم و هدم در سیستم جهانی سرمایه داری پیشرفته تمدن غرب بودند.

با توجه به حاکمیت این شرایط اسفبار می توان گفت که دغدغه اصلی سید جمال چگونگی مقابله با این وضعیت و ارایه راهکارهایی برای درمان دردها و نابسامانی‌های موجود در این جوامع بوده است.

سید جمال وضعیت جوامع مسلمان دوره خویش را چنین توصیف می کند:

نفوذ اجانب چنان در عروقتان سرایت کرده که از شنیدن نام روس و انگلیس بر خود می لرزند و از هول کلمه فرانسه و آلمان مدهوش می شوند. این همان ملت است که از پادشاهان بزرگ جزیه می گرفتند و امرای عالم با کمال عجز و انکسار به دست خود باج بدیشان می دادند؛ امروز کارشان به جایی رسیده که در بقا و حیاتشان، اهل عالم مأیوس اند و در خانه خود زیر دست و توسری خور اجانب اند... کجا رفت آن حشمت و اجلال؟ این تنزل بی مقدار را علت چیست؟ این مسکنت و بیچارگی را سبب کدام است؟ آیا می توان از رحمت خدا مأیوس شد؟ نستجیر بالله! پس چه باید کرد؟ سبب را از کجا پیدا کنیم؟ علت را از کجا تفحص کرده و از که جویا شویم؟ جز این که بگوییم: ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یموتوا

ما بأنفسهم.^۱

او پس از اشاره به ضعف و بیچارگی مسلمانان، از عدم اقدام عملی آنان برای اصلاح جامعه خود انتقاد کرده می‌گوید:

هر یک از مسلمانان، شرقاً و غرباً و جنوباً و شمالاً گوش فرا داشته منتظر و چشم به راه است که از کدام قطعه از قطعات ارض و از کدام بقعه از بقاع زمین، حکیمی و مجددی ظهور خواهد نمود تا آنکه اصلاح عقول و نفوس مسلمانان را نماید و فسادهای کاری شده را رفع سازد و دوباره ایشان را بدان تربیت حسنه الهیه تربیت کند، شاید به سبب آن تربیت حسنه باز به حالت مسرت بخش خود رجوع کنند.^۲

تشخیص علل بحران

سؤال مهمی که در این مرحله برای اندیشمند مطرح می‌شود، این است که اگر اوضاع نامرتب است، دلایل آن چیست؟ نظریه پرداز در این مرحله باید نقش تحلیل گر را بازی کند. او به ناچار باید مرحله کاملاً دقیق روابط علت و معلولی را در این دنیای پیچیده پشت سر بگذارد؛ چرا که تا وقتی علل مشکل مورد سؤال روشن نشود، درک واقعی آن عملی نیست و از طرفی نظریه پرداز بدون روشن شدن علل واقعی نمی‌تواند پیشنهادات مناسبی برای درمان مشکل ارایه کند.^۳

با بررسی اندیشه‌های سید جمال الدین اسدآبادی، در لابه لای نوشته‌ها و سخنرانی‌های وی می‌توان دلایل انحطاط جوامع اسلامی را در قالب دو دسته اصلی شامل عوامل درونی (انحطاطی که از درون جامعه سرچشمه می‌گیرد) و عوامل بیرونی (انحطاطی که از بیرون جامعه برمی‌خیزد) دسته‌بندی نمود. از جمله عوامل درونی انحطاط و عقب‌ماندگی جوامع اسلامی از دیدگاه سید جمال می‌توان به مواردی از قبیل فاصله گرفتن از اسلام اصیل، ترک فضایل اخلاقی و رسوخ اوصاف رذیله، استبداد حکام، از خودبیگانگی و خودباختگی در برابر غرب، جهالت و بی‌خبری توده مسلمانان، عقب ماندن آنها از کاروان علم و تمدن و... اشاره کرد. و در مورد عوامل بیرونی هم وی سلطه استعمار غربی بر جوامع اسلامی را از بزرگ‌ترین دلایل ضعف و انحطاط مسلمین قلمداد

۱. سید جمال الدین اسدآبادی، مقالات جمالیه، به کوشش سید ابوالحسن اصفهانی، تهران، اسلامی، ۱۳۵۸، ص ۱۷۰.

۲. همان، ص ۹۹.

۳. توماس اسپریگنز، همان، ص ۹۴-۹۳.



کرده است.

از نظر سید جمال الدین اسدآبادی فاصله گرفتن از اسلام واقعی و رواج بر خوردهای قشری گرایانه نسبت به دین از علل اصلی ضعف و انحطاط مسلمین می باشد. سید با مقایسه گذشته و حال مسلمین از نظر عقیده و عمل به این نتیجه می رسد:

مسلمانان در صدر اسلام به واسطه اعتقاد به اسلام اصیل که دستوراتش همه رموز زندگی فردی و اجتماعی را شامل بود با هم وحدت کلام داشتند و بلاد اسلامی و مسلمانان در راه نیرومندی و عظمت گام بر می داشتند. اما راه یافتن خلل در ارکان هستی امت اسلامی و نزول آن از مقام شامخ، فقط ناشی از ترک اصول محکم و کنار گذاردن قواعد پابرجای آن عامل حقیقی خواهد بود که با ترک آن اصول، بدعت های ناروا میان آنان به وجود آمد... این بدعت ها و سنت های تازه ابداعی، میان امت و حقیقت مانع و حایل شد.^۱

در مورد صدر اسلام، سید جمال بر این باور است که با توجه به ارکان شش گانه سعادت انسان و تکامل جامعه در دین اسلام^۲ مسلمانان در مدتی کوتاه به اوج تکامل و عظمت رسیدند. اما از قرن چهارم هجری به بعد با ظهور و رشد مادیگری که تحت عنوان باطنیه تبلیغ می شد، اعتقادات مسلمانان رو به فساد و انحراف نهاد و به تبع رو به ضعف و انحطاط رفتند.^۳ این مطلب به طور صریح بیان می کند که از نظر سید جمال، یکی از علت های انحطاط مسلمانان و عقب ماندگی و وابستگی آنان، «فراموشی» اصول و خصلت های شش گانه و حکمت اسلام راستین و نفوذ عقاید خرافی به جای آن بوده است.

سید جمال همچنین در لزوم ارایه تفسیری جدید و متناسب با مقتضیات زمان از احکام و قوانین اسلامی در جهت حل و رفع نیاز های جامعه می گفت:

اسلام باید بر موجب حاجات و لوازم هر قرنی تبدیل یابد تا تطابق با

۱. سید جمال الدین اسدآبادی، عروه/لوثقی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، تهران، کلبه شرق، ۱۳۷۹، ص ۴-۵.

۲. از دیدگاه سید جمال، همه ادیان سه عقیده را در راستای سیر به سمت تکامل به پیر وانشان القا می کنند: ۱. انسان اشرف مخلوقات است و از حیوانات ممتاز؛ ۲. امت و هم دینان او بهترین و برترین امت اند و امت های دیگر همگی باطل و گمراه هستند؛ ۳. انسان برای کسب درجات و کمالات انسانی غیر از نبوت به این دنیا آمده است تا به وسیله آنها به جهان دیگر منتقل گردد. از این اعتقادات سه گانه، سه خصلت ناشی می شوند که عبارت اند از: حیا، امانت و صداقت. سید جمال مجموع آن سه اعتقاد و این سه خصلت را «قصر مسدس الشکل سعادت انسانیت» یا «اصول شش گانه سعادت» می نامد. برای مطالعه بیشتر رک: علی اصغر حلبی، زندگانی و سفرهای سید جمال الدین اسدآبادی، تهران، زوار، ۱۳۸۳، ص ۱۳۶.

۳. علی اصغر حلبی، همان، ص ۱۶۳-۱۵۸.



در مورد صدر اسلام، سید جمال بر این باور است که با توجه به ارکان شش‌گانه سعادت انسان و تکامل جامعه در دین اسلام مسلمانان در مدتی کوتاه به اوج تکامل و عظمت رسیدند. اما از قرن چهارم ه‍.ق به بعد با ظهور و رشد مادیگری که تحت عنوان باطنیه تبلیغ می‌شد، اعتقادات مسلمانان رو به فساد و انحراف نهاد و به تبع رو به ضعف و انحطاط رفتند

آن احتیاجات کند، والا آن را ترس زوال است که: ان الله یبعث فی رأس کل قرن رجلاً یصلح امر هذه الامه»^۱

به باور سید جمال، فساد و انحطاط اخلاقی و اجتماعی که خود از پیامدهای فاصله گرفتن از اسلام اصیل است از دیگر دلایل زوال و انحطاط جوامع اسلامی است. به نظر سید جمال، بر خلاف صدر اسلام، در دوره حاضر:

گرچه اغلب مسلمین از لحاظ عقاید دینی پابرجا هستند، ولی آنان در رفتار و کردار خویش به راه روشن شریعت نمی‌روند. همین امر سبب شده که در نیروی اجتماعی آنان ضعف و ناتوانی پدید آید. به عبارت دیگر، میزان ضعف

آنان بستگی به مقدار انحراف آنها از جاده اعتدال در فضایل اخلاقی و اعمال دینی آنان دارد؛ زیرا خداوند می‌فرماید آنچه که از مصائب به شما روی می‌آورد، نتیجه اعمال و رفتار شماست.^۲

سید جمال الدین بر این باور بود که در این حالت:

... افراد آن جامعه هدفشان با هم مختلف و رفتارشان با یکدیگر متفاوت است؛ مانند بدنی که فلج باشد و نتواند حرکت اعضا و جوارح خود را کنترل کند یا اینکه یکی از اعضای خویش را برای انجام کار به خصوصی وادارد؛ کارهای آنان مغشوش، ارتباط افراد از همدیگر قطع می‌باشد؛ افراد آن جامعه، مانند سگ‌ها را پاچه یکدیگر را گاز می‌گیرند...^۳

جهالت و بی‌خبری توده مسلمانان و عقب ماندن آنها از کاروان علم و تمدن، از دیگر علل داخلی انحطاط جامعه اسلامی است که سید جمال به عنوان متفکر و فیلسوفی زمان شناس آن را مطرح می‌کند. وی در ریشه‌یابی این وضعیت، آن هم بعد از پیشرفت‌های چشمگیر و عظیم فرهنگی و تمدنی مسلمانان در قرون اولیه و میانه تاریخ

۱. میرزا لطف‌الله اسدآبادی، شرح حال و آثار سید جمال الدین اسدآبادی، قم، دارالفکر، بی‌تا، ج ۳، ص ۱۱۰.

۲. سید جمال الدین اسدآبادی، عروه الوثقی، همان، ص ۱۷۴.

۳. همان، ص ۱۷۱.

اسلام، می‌پرسد:

فرهنگ و علوم اسلامی که جهان را با نور درخشان خود روشن نمود، چرا رو به زوال نهاد و به خاموشی گرایید؟ و چرا این مشعل فروزان بار دیگر روشن نگردید؟ و چرا جهان عربی هم اکنون در پوششی از ظلمت و تاریکی فرو رفته است؟ آیا مسئولیت آن به عهده دین و مذهب است؟^۱

سید جمال در مقام پاسخ به سؤالات فوق و جوابیه به ارنست رنان که اسلام را عامل عقب ماندگی علمی مسلمانان خوانده و از زاویه نژادی، تمدن پیشرفته گذشته آنان را از ناحیه ایرانیان دانسته بود، ضمن رد نظر رنان، عقب نشینی علمی مسلمانان را از زمان شروع انحطاط قدرت سیاسی آنان در مشرق و مغرب - که بزرگ ترین مراکز علمی و فلسفی در عراق و اندلس قرار داشت - دانست.^۲

سید جمال عامل اصلی عقب ماندگی علمی و تمدنی مسلمانان را نقص روح فلسفی در میان آنان می‌دانست. از نظر وی:

... هر امتی که روی به تنزل نهاده است، اول نقصی که در آنها حاصل شده است، در روح فلسفی حاصل شده است. پس از آن، نقص در سایر علوم و آداب و معاشرت آنها سرایت کرده است.^۳

به نظر سید جمال، جهل، خرافه، تنگ نظری و جزماندیشی، دستاورد تعطیلی عقل و خردورزی است. بی‌اعتنایی شدید علمای سنتی به انحطاط خود و تکامل غرب، نمودی آشکار از نقص روح فلسفی است. همین نقص روح فلسفی است که سنت پرستی، تقلید و تجددستیزی را برای جهان اسلام به ارمغان آورده است. نقص روح فلسفی سبب شده است که علمای جهان اسلام به جای انتقاد در اندیشه‌های پیشینیان و نقد سنت و تجدد هر دو، به موضع تقلید کشانده شوند.^۴

از دیدگاه سید جمال، علمای جهان اسلام با وجود این همه پیشرفت‌های علمی، فنی و صنعتی غرب، نیروها، استعدادها و وقت گرانیهای خود را در مسائل جزئی و فرعی صرف می‌کنند. به نظر وی بی‌اعتنایی حوزه‌های علمیه به مسئله انحطاط، نمودی از بحران علمی و فلسفی است؛ چرا که در آن زمان حوزه‌ها در سؤال‌های انتزاعی بی‌فایده و بی‌ثمر

۱. سید جمال الدین اسدآبادی، /سلام و علم، ترجمه سید هادی خسروشاهی، قم، دار التبلیغ اسلامی، ۱۳۴۸، ص ۷۱ و ۷۲.

۲. همان، ص ۵۹.

۳. میرزا لطف‌الله اسدآبادی، همان، ص ۹۳.

۴. همان، ص ۱۵۴.



سید جمال با تز جدایی دین از سیاست مخالفت می‌کرد تا هم در جبهه داخلی و در برابر استبداد حاکم، مردم و قشرهای مختلف را به فعالیت سیاسی از موضع دین و براندازی حاکمیت‌های استبدادی و استقرار حکومت اسلامی و به دست گرفتن سرنوشت خویش سوق دهد و هم در جبهه خارجی با شعور دینی و آگاهی گسترده سیاسی مسلمانان، مبارزه با استعمار را در همه ابعادش عمق و گسترش دهد

غرق شده بودند و در مسائل و موضوع‌های جدید وارد نمی‌شدند. سید جمال در این باره خطاب به علمای زمان خود می‌نویسد: هیچ صرف فکر نمی‌کنید در این امر کلی مهم لازم بر هر عاقلی که آیا سبب فقر و فاقه و بیچارگی و پریشان حالی مسلمانان چیست؟ و این حادثه عظمی و بلیه کبرا را علاجی هست یا نه؟... و آیا نفس اصلاح

این امت ممکن است یا محال؟... آیا عیب نمی‌باشد از برای عالم دانا و حکیم بینا که جمیع عالم را فنون جدید و اختراعات نور و انشائات تازه فراگرفته باشد، با وجود این او را از علل و بواعث آنها هیچ گونه خبری نباشد و عالم از حالی به حالی دیگر متحول شده باشد و او سر از خواب غفلت بر ندارد؟ آیا لایق است محقق را که سختی‌ها در مجهول مطلق براند و معلوم مطلق را نداند و در ماهیات موهومه موشکافی‌ها کند و از معرفت امور ظاهره بازماند؟^۱

به نظر سید جمال، تقلید بدون چون و چرا از غرب توسط متجددین غرب‌گرا نیز یکی دیگر از عوامل انحطاط جوامع اسلامی بود. این متجددین غرب‌گرا که داعیه اصلاح جوامع اسلامی را در سر می‌پروراندند، می‌اندیشیدند که با تأسیس مدارس جدید و مطبوعات و آوردن مظاهر مدنیت غربی به جوامع خود متکامل و متجدد شده و از انحطاط خارج می‌شوند. از دیدگاه ایشان، تجدد و تکاملی که درون‌زا نباشد، هیچ سودی نخواهد داشت. تنها راه اصلاح جوامع اسلامی از نظر وی دمیدن روح فلسفی جدید در آن و پایه‌گذاری یک عقلانیت فلسفی جدید است. چرا که فلسفه و علم، جان و روح تمدن، فرهنگ و دانش‌های بشری است.^۲

مسئله جدایی دین از سیاست، یکی دیگر از عوامل انحطاط جوامع اسلامی بود که سید

۱. همان، ص ۱۴۸-۱۴۷.

۲. همان، ص ۹۳.

جمال آن را مطرح کرد. شهید مطهری در این باره می‌نویسد:

شاید فضل تقدم در این زمینه با سید جمال باشد. سید جمال شاید نخستین کسی بود که احساس کرد اگر بخواهد در مسلمانان جنبش و حرکتی ایجاد کند، باید به آنها بفهماند که سیاست از دین جدا نیست. این بود که او این مسئله را به شدت در میان مسلمین مطرح کرد. بعدها استعمارگران تلاش زیادی کردند تا در کشورهای مسلمان رابطه دین و سیاست را قطع کنند.^۱

سید جمال با تز جدایی دین از سیاست مخالفت می‌کرد تا هم در جبهه داخلی و در برابر استبداد حاکم، مردم و قشرهای مختلف را به فعالیت سیاسی از موضع دین و براندازی حاکمیت‌های استبدادی و استقرار حکومت اسلامی و به دست گرفتن سرنوشت خویش سوق دهد و هم در جبهه خارجی با شعور دینی و آگاهی گسترده سیاسی مسلمانان، مبارزه با استعمار را در همه ابعادش عمق و گسترش دهد.^۲ او مشخصاً دو دسته را در این رابطه نکوهش می‌کند. یک دسته روشنفکران متجددی که در بیان مفاسد همگامی دین و سیاست و تعصب دینی جنجال به پا کرده و چنین اندیشیده‌اند که:

اگر جمعیت دینی در میان مردم یک جامعه رسوخ و نفوذ کند و آنها را برای دفاع از حمله دیگران به دین تحریک کند، به طور قطع این حس آنها را از سیر به سوی کمال دینی باز می‌دارد؛ زیرا در آن صورت، کسی جرئت نمی‌کند نقاط ضعف آن دین را آشکار سازد و راه کسب علم و دانش را به آنان مسدود می‌کند و در نتیجه آنها را در وادی نادانی و گمراهی می‌افکند و وادار می‌سازد تا به کسانی که مخالف دین آنان باشند آزار و ستم برسانند.^۳

او سپس دسته دیگری را مورد عتاب قرار داده و می‌گوید تعجب ما از این دسته دوم است؛ کسانی که:

به دین خود ایمان داشتند و در عقاید خویش ثابت‌قدم بودند، لیکن از تعصب دینی مذمت می‌کنند و اصرار دارند که مسلمانان

۱. مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران، صدرا، بی‌تا، ص ۵۲.

۲. سید احمد موقتی، علل و عوامل ضعف و انحطاط مسلمین در اندیشه سیاسی و آراء اصلاحی سید جمال‌الدین اسدآبادی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۷۲.

۳. سید جمال‌الدین اسدآبادی، عروه‌الوثقی، همان، ص ۴ و ۱۳۳.

حکومت‌های مطلقه و خودکامه
که عمده‌ترین نوع حکومت در
مشرق زمین و از جمله جوامع
اسلامی در طول تاریخ بوده
است، از نظر سید جمال از
عوامل عمده و اساسی انحطاط
مسلمانان و از موانع اصلی رشد
و توسعه جوامع آنان بوده است

متعصب را خشن و دور از تمدن
جدید بدانند. این مسلمانان
نمی‌دانند که با این کارها عصای
دست خود را می‌شکنند و مقام
خود را پایین می‌آورند و خانه‌های
خویش را با دست خود و کمک از
دین‌برگشتگان ویران می‌سازند و
ناخودآگاه، خواستار از بین رفتن

تعصب معتدل دینی در میان مسلمانان می‌شوند؛ که نتیجه آن، نابود
شدن قومیت و سپردن ملیت خویش به دست بیگانگان می‌باشد و
ملت‌های مسلمان را به طور همیشه برده دیگران می‌کند.^۱

سید جمال خودباختگی در برابر غرب و تقلید کورکورانه از آن را که عمدتاً از سوی
روشنفکران غرب‌گرا ترویج و تبلیغ می‌شد، یکی دیگر از عوامل انحطاط جوامع اسلامی
می‌دانست. او ضمن انتقاد شدید از متجددین غرب‌گرا که در مواجهه با تمدن غرب دچار
از خودبیگانگی فرهنگی و بحران هویت شده‌اند می‌گوید:

... هر کار خوبی را از هم‌نوعان خود زشت می‌بینند و هر بزرگی از افراد
جامعه خود را کوچک می‌شمارند، ولی اگر بیگانه‌ای حرف‌های بی‌سر و
ته و بچه‌گانه بزند، سخنان او را گران‌بها و پراز حکمت و دانش می‌دانند.
اگر یکی از فرزندان جامعه آنان به دریای هستی فرو رود و برای آنان
دُرهای شاهوار حقیقت استخراج کند و دقایق اسرار و زندگی را برای
آنان فاش سازد همه کارهای او در نظرشان کوچک و بی‌ارزش جلوه
می‌کند. اغلب با زبان حال و گاهی هم با صراحت لهجه می‌گویند از نژاد
ما دانشمند و عارف بر نمی‌خیزد؛ محال است در میان ما افراد بصیر و
آگاه پیدا شود...^۲

حکومت‌های مطلقه و خودکامه که عمده‌ترین نوع حکومت در مشرق زمین و از جمله
جوامع اسلامی در طول تاریخ بوده است، از نظر سید جمال از عوامل عمده و اساسی
انحطاط مسلمانان و از موانع اصلی رشد و توسعه جوامع آنان بوده است. از دیدگاه وی،

۱. همان، ص ۱۳۴.

۲. همان، ص ۱۷۱.

از دیدگاه سید جمال، از همان قرون اولیه با فاصله گرفتن از اسلام اصیل و جدایی دین از سیاست و مقام علم و اجتهاد و دیانت از مقام اجرا و حکومت، زاویه انحراف به تدریج گسترش یافت و سلطنت‌های استبدادی و حکامی که از طریق زور و غلبه و قدرت بر سر کار می‌آمدند، امت اسلامی را به ضعف و انحطاط کشانیدند

از همان قرون اولیه با فاصله گرفتن از اسلام اصیل و جدایی دین از سیاست و مقام علم و اجتهاد و دیانت از مقام اجرا و حکومت، زاویه انحراف به تدریج گسترش یافت و سلطنت‌های استبدادی و حکامی که از طریق زور و غلبه و قدرت بر سر کار می‌آمدند، امت اسلامی را به ضعف و انحطاط کشانیدند.

سید جمال به خوبی رابطه تنگاتنگ میان استبداد و انحطاط و نیز میان استبداد و سلطه خارجی را در دوره معاصر ترسیم نموده و منشأ همه نابسامانی‌های جوامع اسلامی را به سلطه استبداد و البته استعمار گره زده است. کاری که پس از او توسط افرادی چون

کواکبی (در طبایع الاستبداد) و نائینی (در تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله) دنبال شد. سید جمال می‌گفت چیزی مانع رشد و ترقی ملت‌های مسلمان نشد، «مگر این پادشاهان اسراف‌کار و امرای طماع... که به فروختن فخر به دیگران و داشتن خدم و حشم زیاد قانع بودند؛ آنها به فکر فردای ملت نبودند، تنها به القاب بالابلند و سنت‌های باستانی علاقه داشتند... اینها از کارها و اقدامات دشمن در خانه خود چیزهایی را قبول می‌کردند که هیچ فردی از افراد بشر پیش از مرگ خود حاضر به پذیرفتن آنها نبود؛ اینها به منزله غل و زنجیر در گردن مسلمانان بودند که آنها را برای شکار شدن و بلکه طعمه روباهان گشتن نگه می‌داشتند.»^۱

سید همانند برخی دیگر از معاصرانش به اهمیت قانون در جلوگیری از خودکامگی و استبداد واقف بود. وی نبود قانون و حاکمیت مستبدانه را زمینه‌ساز حکومت استبدادی و ریشه آزادی در جوامع غربی را نیز در حاکمیت قانون می‌دانست. در حالی که در ممالک شرقی نبود قانون دست همه قدرتمندان و در رأس همه پادشاه را در تعدی به حقوق زبردستان باز گذاشته و حکومت و عوامل آن با استفاده از این بی‌قانونی به اعمال قدرت می‌پرداختند. سید در خصوص ضرورت وجود قانون اعتقاد داشت:

این قانون هر چه باشد باز خوب است، همین قدر قانون باشد برای ما کافی است؛ به جهت آن که ما به هیچ‌وجه قانون نداریم و عدالتی درباره



ما اجرا نمی‌شود جان و مال ما در امنیت نیست.^۱

سید جمال الدین که روحیه‌ای به شدت ضد ظلم و استبداد داشت، در نامه‌ای به یکی از ایرانیان مقیم مصر با ترسیم وضع ایران دوره ناصرالدین شاه و ریشه‌یابی آن نوشت: «سبب همه این خرابی‌ها ظلم است.»^۲ او به طور کلی بر این عقیده بود که:

تاریخ صحیح این عقیده صحیح را ثابت می‌کند، هر جا ظلم به وجود آمد آسایش معدوم شد و از دولت اثری باقی نماند. دولت به عدل استوار بوده و ملت به علم زنده می‌شود.^۳

سید جمال در مقاله «ملت و سلطه حاکم مستبد» درباره آثار سوء استبداد در فرهنگ و اعتقاد یک ملت می‌نویسد:

ملتی که حل و فصل امور خود را با خود ندارد و در منافع وی از وی مشورت گرفته نمی‌شود و در مصالح عامه وی، اراده آن را تأثیری نیست و این همه تابع حکم واحدی است که اراده آن قانون و خواست وی همان نظام است و طوری که می‌خواهد فرمان می‌دهد و آنچه را که اراده کند انجام می‌دهد، آن ملتی است که وضع ثابت و سیر منظمی ندارد... (حاکم مستبد) ملت را با تصرفات خود در پرتگاه تباهی سقوط می‌دهد و پرده جهل بر چشم‌های آنان می‌کشد و حوادث فقر و گرسنگی را به بار می‌آورد و در سلطه خود از جاده عدل خارج می‌گردد و درهای تازه از ستم می‌گشاید و قوی بر حقوق ضعیف غلبه پیدا می‌کند و نظام مختل و اخلاق فاسد می‌گردد و صدای ملت را کسی نمی‌شنود و ناامیدی چیره می‌گردد و چشم طمع به آن دوخته می‌شود و دول فاتح چنگال‌های خود را در قلوب ملت فرو می‌برند.^۴

وی در ادامه می‌نویسد:

وضع چنین امتی در یک حال ثابت نمی‌ماند... گاهی عالم است، گاهی جاهل، گاهی فقیر است و گاهی غنی، گاهی عزیز می‌شود و گاهی ذلیل، هر چه که از این احوال بر آن ملت نازل شود خواه خوبی و خواه بدی، تابع

۱. همان، ص ۱۵۱.

۲. محمد محیط طباطبایی، نقش سید جمال الدین اسدآبادی در بیداری مشرق زمین، قم، دارالتبلیغ اسلامی، ۱۳۵۰، ص ۲۵۹.

۳. همان، ص ۲۵۲.

۴. ابوالحسن جمالی اسدآبادی، نامه‌های تاریخی و سیاسی سید جمال الدین اسدآبادی، تهران، پرستو، ۱۳۶۰، ص ۱۳۸-۱۳۷.

سید جمال‌الدین اسدآبادی:

«تاریخ صحیح این عقیده صحیح را ثابت می‌کند، هر جا ظلم به وجود آمد آسایش معدوم شد و از دولت اثری باقی نماند. دولت به عدل استوار بوده و ملت به علم زنده می‌شود.»

وضع حاکم می‌باشد.^۱

سید جمال اگر چه از ابتدای نهضت خود با حکومت‌های استبدادی ارتباط برقرار کرده و سعی می‌نمود از طریق آنها اصلاحات و نوسازی‌های لازم را در کشورهای اسلامی انجام دهد و در این راستا سفرهای زیادی به ممالک مختلف اسلامی انجام داد، اما در اواخر عمر از این خط مشی که به نوعی انجام اصلاحات از بالا و از رأس هرم قدرت بود پشیمان و مأیوس شد و نتوانست کوچک‌ترین خللی در شیوه استبدادی حکومت در کشورهای اسلامی به وجود آورد. وی در آخرین نامه‌اش به ایرانیان نوشت:

ای کاش تخم افکارم را در مزرعه مستعد افکار ملت کاشته بودم. چه خوش بود تخم‌های بارور مفید خود را در زمین شوره‌زار سلطنت، فاسد نمی‌نمودم. آنچه در آن مزرعه کاشتم به نمو رسید، هر چه در این زمین کویر غرس نمودم فاسد گردید. در این مدت هیچ یک از تکالیف خیرخواهانه من به گوش سلاطین مشرق فرو نرفت، همه را شهوت و جهالت مانع از قبول گشت.^۲

سید در جمله فوق در واقع به بی‌نتیجه بودن اصلاح پادشاهان مستبد اشاره می‌کند و معتقد است که مقید گردانیدن این افراد به قانون و حدود عادلانه از طریق نصیحت و ارشاد کاری عبث و بی‌نتیجه است. وی می‌گوید:

مطالبی را اظهار داشتیم که نخست خود پادشاه هم پسندیده بود و مقصود ایجاد افکاری بود که بدو خود پادشاه قبول نموده بود، ولی چون این مطالب بر خلاف نفع خصوصی و وضع شخصی پادشاه و وزرای ایشان بود، لهذا هم ایشان و هم وزرای کنونی، به کلی از آن صرف نظر کردند.^۳ قومیت‌گرایی و تعصبات قومی و نژادی، فرقه‌گرایی و تفرقه و جدایی میان مسلمین، ترک فضایل اخلاقی و رسوخ اوصاف رذیله و تقلید محض از گذشتگان از دیگر عوامل داخلی انحطاط مسلمانان از دیدگاه سید جمال است که به دلیل پرهیز از تطویل مباحث

۱. همان، ص ۱۳۸.

۲. همان، ص ۷۲.

۳. سید جمال‌الدین اسدآبادی، نامه‌ها و اسناد سیاسی تاریخی، به کوشش سید هادی خسروشاهی، تهران، کلبه شروق، ص ۱۱۳.



از پرداختن به آنها امتناع می‌کنیم. اما از جمله مهم‌ترین و شاید اصلی‌ترین علل خارجی عقب‌ماندگی جوامع اسلامی از دیدگاه سید باید به پدیده استعمار اشاره کرد.

او در مقاله «چرا اسلام ضعیف شد؟» پس از اشاره به گذشته افتخارآمیز و توأم با تمدن و عمران مسلمانان به وضع وخیم آنان در زمان خودش پرداخته و نفوذ و سلطه استعمار سیاسی، اقتصادی و فرهنگی غرب در این جوامع را این چنین ترسیم می‌نماید:

بلاد مسلمانان امروزه منهوب است و اموالشان مسلوب، مملکتشان را اجانب تصرف کنند و ثرویشان را دیگران تصاحب نمایند. روزی نیست که بیگانگان بر یک قطعه از قطعات چنگ نیندازند... و شبی نیست که یک فرقه‌شان را زیر حکومت و اطاعت نیاورند، آبرویشان را بریزند و شرفشان را بر باد دهند. نه امرشان مطاع و نه حرفشان مسموع است... نامشان را جز به زشتی نگویند و اسمشان را جز به بدی نبرند. گاهی وحشی‌شان خوانند، زمانی با قساوت و بی‌رحمیشان دانند و بالأخره همگی را دیوانه و از دانش بیگانه گویند، از سلسله بنی‌آدمشان خارج کرده چون حیوان با آنها سلوک کنند.^۱

در زمینه استعمار اقتصادی و شیوه‌های غربیان در سلطه اقتصادی بر شرق، در پی استعمار فرهنگی و تخریب بنیان‌های فکری- فرهنگی و اجتماعی شرقیان مسلمان، سید جمال با سرزنش گروه‌های حاکم و غرب‌گرایان، با توجه به نقش آنان در ترویج فرهنگ مصرفی و مبتذل غربی می‌نویسد:

آنها با این اقدام بی‌فکرانه، سرمایه صاحبان صنایع خویش را از بین می‌برند و بازرگانان خویش را نابود می‌سازند؛ زیرا صاحبان صنایع توانایی آن را نداشتند تا آنچه که این علوم و صنایع جدید می‌خواهد آماده کنند، چون مصنوعات آنان مدرن نبود و دست‌های آنان برای ساختن چیزهای تازه و مدرن مهارت نداشت و سرمایه آنان برای خرید و حمل آن همه وسایل و آلات صنعتی جدید از کشورهای دور کفایت نمی‌کرد.^۲

سید جمال با اشاره به جنبش تنباکو (۹۲-۱۸۹۱م) و تنفر ایرانیان نسبت به اروپاییان به سبب امتیازطلبی آنان و قراردادهایی چون قرارداد انحصار دخانیات، که با مخالفت

۱. سید جمال الدین اسدآبادی، مقالات جمالیه، همان، ص ۱۶۹.

۲. سید جمال الدین اسدآبادی، عروه/وثقی، همان، ص ۹۰.

انحطاط و عقب ماندگی
جوامع اسلامی از نظر سید،
نه به دلیل دین اسلام، بلکه
به دلیل انحراف مسلمانان
از اصل و حقیقت اسلام
است و تنها راه علاج این
درد، بازگشت به آموزه‌های
اصیل اسلام واقعی است

مردم و مجتهدین شیعه و مرجع بزرگ، میرزای شیرازی
مواجه شده بود، این گونه امتیازدهی به بیگانگان را تخطی
و تعدی به حقوق ملت خواند.^۱
او همچنین در نامه تاریخی و سرنوشت ساز خود به
میرزای شیرازی، امتیازات اقتصادی واگذار شده به
انگلیسی‌ها و روس‌ها در ایران را مورد به مورد ذکر نموده و
در باب امتیاز بانک، آن هم در آن زمان، نوشت:
بانک (چه می دانی چیست؟)، بانک عبارت از این است که
زام ملت را یک جا به دست دشمنان اسلام داده و مسلمانان را بنده آنها
نموده و سلطنت و آقایی کفار را بر آنها بپذیرند.^۲

جامعه مطلوب

اگر شخصی اوضاع سیاسی را که در آن زندگی می کند به نحوی نامنظم تشخیص
دهد، معنی اش این است که بنابر این یک نظام مرتب و درست می تواند به وجود آید. از
این رو نظریه پرداز باید به این سؤال جواب بدهد که اگر این اوضاع خراب است، اوضاع
درست کدام است؟ نظریه پرداز باید به سؤالی که اغلب خلاصه شده سؤال اساسی فلسفه
سیاسی است جواب بگوید: «جامعه خوشبخت کدام است؟» او باید بکوشد تا ماهیت
نظام سیاسی را نشان دهد.^۳

جامعه مطلوب سید جمال در جامعه‌ای اسلامی خلاصه می شود که وحدت بر سراسر
آن حاکم باشد. اختلافات نژادی، زبانی - منطقه‌ای و فرقه‌ای بر اخوت اسلامی آنها فائق
نگردد و وحدت معنوی و فرهنگی و ایدئولوژیک به آنها آسیب نرساند. مردم مسلمان
مردمی باشند آگاه و عالم و واقف به زمان و آشنا به فنون و صنعت عصر؛ مسلمانان فارغ
از هر گونه قید استعمار و استبداد باشند. مسلمین تمدن غربی را با روح اسلامی نه با
روح غربی اقتباس کنند. اسلام حاکم، همان اسلام نخستین باشد، بدون پیرایه‌ها و ساز و
برگ‌ها که در طول تاریخ به آن بسته شده است. روح مجاهدگری به مسلمانان باز گردد،
احساس عزت و شرافت کنند، زیر بار ظلم و استبداد و استبداد نروند... [اما] دقیقاً عرضه
نداشته است که به چه شکل و چه الگویی هست؟ شاید بدان جهت که مبارزه با استبداد

۱. محمد محیط طباطبایی، همان، ص ۲۳۶.

۲. ابوالحسن جمالی اسدآبادی، همان، ص ۵۰.

۳. توماس اسپریگنز، همان، ص ۱۳۹.

و استعمار امان نمی‌داده است که به این مسائل بپردازد و شاید بدان جهت که مبارزه با استبداد و استعمار را نخستین گام در راه انقلاب و رستاخیز اسلامی می‌دانسته و معتقد بوده است ملت مسلمان هر گاه این گام اول را درست بردارد، در گام دوم خود خواهد دانست که چه کند.^۱

ارایه راه حل

در این مرحله، سید جمال به ارایه راه‌هایی برای درمان دردها و مشکلات جوامع اسلامی می‌پردازد. مطالب و اندیشه‌های سید جمال در این مرحله غالباً جنبه تجویزی دارند. البته باید اشاره داشت که به علت خصوصیت ویژه سرشت آدمی و بهنجاری تمایلات انسانی، حتی اگر نظریه پرداز به طور تجویزی صحبت نکند، حرف‌هایش اثر تجویزی خواهند داشت. یعنی اینکه نظریه پرداز لازم نیست صیغه امری به کار بگیرد تا خوانندگان از برداشت‌های او از سیاست برداشت تجویزی بکنند. او تنها باید «مسائل را آن طور که هستند بیان کند، تمایلات طبیعی مخاطبین، آنها را به برداشت تجویزی واخواهند داشت.»^۲

یکی از اولین و مهم‌ترین راهکارهای پیشنهادی سید جمال برای درمان انحطاط جوامع اسلامی بحث بازگشت به اسلام اصیل و زدودن خرافات و بدعت‌ها از دین مقدس اسلام است.

وی همان‌گونه که پیش‌تر نیز اشاره شد، عقب‌ماندگی مسلمانان را نه به دلیل مسلمان بودن، بلکه به دلیل انحراف آنها از اصل و حقیقت اسلام می‌دانست. لذا در راستای جبران این عقب‌ماندگی در صدد احیای دین و خواهان تجدید حیات اسلام و بیداری مسلمین بود. به باور او مسلمانان به واسطه آن عقاید که از نیاکان خود فرا گرفته‌اند و به وسیله چیزهایی که در ذهن آنان از احکام اسلامی رسوخ کرده، فقط به کمی تنبه و بیداری نیاز دارند تا نهضت مهمی را شروع کنند و آنچه را که از دست داده‌اند دوباره به دست بیاورند و آنها را نگهدارند تا در نزد خداوند به مقام پسندیده و شایسته برسند.^۳

او به عنوان یکی از پیشتازان اندیشه احیای دین و بازگشت به خویشتن، با برپایی نهضت فکری - سیاسی، راه حل را در بازگشت به «قواعد اصلی دین» به کمک عقل و اجرای دقیق احکام آن و وحدت و انسجام جامعه می‌دانست:

۱. نرم‌افزار مجموعه آثار شهید مطهری، تهران، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، ۴۴/۲۴.

۲. توماس اسپریگنز، همان، ص ۱۸۴.

۳. سید جمال الدین اسدآبادی، عروه/لوثقی، همان، ص ۳۰۰.



تنها راه علاج بیماری ملت‌های اسلامی آن است که مانند گذشته، نخست به قواعد اصلی دین خویش برگردند و احکام آن را دقیقاً اجرا کنند و با موعظه‌هایی که برای پاک ساختن دل‌ها و مهذب نمودن اخلاق و روشن کردن آتش غیرت و متحدالقول ساختن و بیدار کردن ارواح آنان (که) برای به دست آوردن شرف و افتخار گذشته خویش مؤثر است، مردم را به سوی حقایق آن دین هدایت و ارشاد نمایند.^۱

سید در برابر این پرسش که اگر اسلام دارای این همه شرایط پیشرفت و تکامل است، پس چرا مسلمانان به این حال و روز دچار شده‌اند، با بیان آیه یازدهم سوره رعد و اشاره به اراده و اختیار انسان، مسئولیت انحطاط را به گردن مسلمانان انداخته است:

آن مدینه فاضله که حکما به آرزوی آن جان سپردند، هرگز انسان را دستیاب نخواهد شد مگر به دیانت اسلامی. اگر کسی بگوید چون دیانت اسلامی چنین است، پس چرا مسلمانان بدین حالت محزنه می‌باشند؟ جواب می‌گویم: چون مسلمان بودند... و عالم به فضل آنها شهادت می‌دهد، و اما الان پس بدین قول شریف اکتفا خواهیم کرد که: ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بأنفسهم.^۲

از این رو انحطاط و عقب‌ماندگی جوامع اسلامی از نظر سید، نه به دلیل دین اسلام، بلکه به دلیل انحراف مسلمانان از اصل و حقیقت اسلام است و تنها راه علاج این درد، بازگشت به آموزه‌های اصیل اسلام واقعی است.

بازگشت مسلمانان به اسلام نخستین از نظر سید به معنی بازگشت به قرآن و سنت معتبر و سیره سلف صالح است.^۳

سید همواره شعار بازگشت به قرآن و حاکمیت قرآن بر افکار، دل‌ها و روابط و مناسبات اجتماعی را مطرح کرده و مسلمانان را به آن فرا می‌خواند. چرا که تفکر و تدبیر در قرآن و عمل به آن، جامعه اسلامی را دوباره به موقعیت برجسته‌اش در گذشته و پیشرفت و ترقی و سعادت دنیوی و اخروی و دفع تجاوز بیگانگان می‌رساند.

آری، مادامی که قرآن میان مسلمانان قرائت می‌شود و رهبر واقعی

۱. همان، ص ۹۵.

۲. علی اصغر حلبی، همان، ص ۱۸۴ به نقل از: میرزا الطف‌الله اسدآبادی، همان، مقاله النصرانیة والاسلام و اهله‌ا. ۳. سید در بازگشت به اسلام، تنها بازگشت به قرآن را مطرح نکرده است، زیرا او به خوبی می‌دانست که خود قرآن رجوع به سنت را لازم شمرده و به علاوه او به خطرات «حسینا کتاب‌الله» که در هر عصر و زمانی به شکلی بهانه برای مسخ اسلام شده است کاملاً پی برده بود. مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، قم، عصر، ص ۲۳.



بازگشت مسلمانان به
 آنهاست و آن کتاب آسمانی در همه امور
 اسلام نخستین از نظر
 زندگی مادی و معنوی راهنمای مسلمانان
 سید به معنی بازگشت
 می‌باشد و از موجودیت آنها حمایت و از
 به قرآن و سنت معتبر و
 جوامع اسلامی دفاع می‌کند و متجاوزین
 سیره سلف صالح است
 به حقوق مسلمانان را منکوب می‌سازد و

از هر جهت راه و رسم پیشرفت و ترقی را به آنان نشان می‌دهد، بقاء
 و جاودانگی مسلمانان قطعی می‌باشد؛ زیرا ما یقین داریم مسلمین با
 استفاده از تعالیم زنده و جاندار قرآن به مقام و موقعیت اولیه خویش
 دست خواهند یافت و با استفاده از زمان، همه آنچه را که از دست داده‌اند
 دوباره به دست خواهند آورد و در فنون رزم و مقابله با دشمن و دفاع از
 حقوق خویش بر دیگران سبقت خواهند گرفت تا موجودیت و استقلال
 خویش را بهتر حفظ کنند.^۱

به اعتقاد سید جمال، اسلام دین حکمت و آگاهی و دانش است و مادامی که مسلمانان
 به اصول واقعی اسلام معتقد باشند و همه آنها را در دل خود جای دهند، از بین نخواهند
 رفت و نابود نخواهند شد.^۲ به باور او راه درمان مشکلات ملت‌های اسلامی آن است که
 به قواعد اصلی دین خویش برگردند و احکام آن را دقیقاً اجرا کنند.^۳

مبارزه با خودباختگی در برابر غرب و تلاش در جهت رفع بحران هویت، یکی دیگر
 از وجوه تجویزی اندیشه سید جمال برای برون‌رفت جوامع اسلامی از انحطاط و
 عقب‌ماندگی به شمار می‌رود. به دنبال تماس و ارتباط نامناسب جوامع اسلامی با
 فرهنگ و تمدن جدید غربی در قرن ۱۹ میلادی، بسیاری از تحصیل‌کردگان جدید
 و روشنفکران غرب‌گرا در این جوامع، اندیشه تقلید محض و بدون چون و چرا از غرب
 و غرب‌گرایی و غرب‌زدگی را ترویج کردند. از کانال این افراد، تغییرات و اصلاحات
 شبه‌مدرنیستی و مدرنیزاسیون غربی به جای نوسازی بومی و مستقل در این جوامع آغاز
 شد که نتیجه آن ایجاد بحران هویت در میان قشرهای مختلف مسلمین بود. متجددین
 غرب‌گرا در کشورهای اسلامی، بدون توجه به ابعاد ارزشی، اجتماعی و اقتصادی -
 سیاسی تمدن غرب و بی‌اعتنا به چهره استعماری غرب و تمدن جدید، با قشری‌نگری و
 تقلید سطحی از الگوهای غربی، خودباخته و مرعوب تمدن و فرهنگ غرب شدند و به نام

۱. سید جمال الدین اسدآبادی، عروه/لوثقی، همان، ص ۱۱۱-۱۱۰.

۲. همان، ص ۱۶۰.

۳. همان، ص ۹۵.

به دنبال تماس و ارتباط نامناسب جوامع اسلامی با فرهنگ و تمدن جدید غربی در قرن ۱۹ میلادی، بسیاری از تحصیل‌کردگان جدید و روشنفکران غرب‌گرا در این جوامع، اندیشه تقلید محض و بدون چون و چرا از غرب و غرب‌گرایی و غرب‌زدگی را ترویج کردند. از کانال این افراد، تغییرات و اصلاحات شبه‌مدرنیستی و مدرنیزاسیون غربی به جای نوسازی بومی و مستقل در این جوامع آغاز شد که نتیجه آن ایجاد بحران هویت در میان قشرهای مختلف مسلمین بود

نوسازی و مدرنیزاسیون، علیه اسلام، تاریخ، تمدن و فرهنگ اصیل جوامع خود موضع گرفته و راه را برای به حاشیه رانده شدن ارزش‌های اسلامی و حاکمیت فرهنگ و تمدن غرب و رویه استعماری کشورهای اروپایی هموار کردند. سید جمال به شدت در برابر این تفکر و روشنفکران غرب‌گرا که فریفته صورت‌ها و ظواهر تمدن غرب شده بودند ایستاد و همراهی و هم‌سویی آنها با استعمار فرهنگی، اقتصادی و سیاسی علیه اسلام و جوامع مسلمان را سرزنش نمود.

سید جمال اگر چه در طول حیات خود، مسلمانان را به اقتباس مظاهر مثبت تمدن

غرب و فراگیری علوم و فنون جدید دعوت می‌کرد و با جهل و بی‌سوادی مسلمانان مبارزه می‌کرد، اما آنان را از تجددگرایی‌های افراطی بر حذر می‌داشت. او طرفدار فراگیری علوم و صنایع غربی از سوی مسلمانان بود، اما با این مسئله که اصول تفکر و جهان‌بینی آنان جهان‌بینی غربی شود و جهان را با عینک غرب ببینند مخالف بود. از این رو در مصاحبه با شیخ عبدالقادر مغربی می‌گوید:

اگر پیشرفت و تمدن ما بر اساس دین و شالوده قرآن قرار نگیرد، آنچنان پیشرفتی به حال ما سودی نخواهد داشت و انحطاط و پستی و عقب‌افتادگی گریبان ما را رها نخواهد کرد... این پیشرفت خوش خط و خال و فریبنده‌ای که نصیب ما شده عین تقهقر و پس‌روی و مجسمه انحطاط و واماندگی است. چرا؟! زیرا ما در این تمدن ناقص خود، تمام و تمام مقلد ملل اروپایی بوده، پایه‌ها بر یک فکر آزاد و مستقلی که از کانون مغز خود ما جستن نموده باشد قرار نگرفته (است). روی این اصل باید بیمناکانه انتظار آن را داشت که پس از مدت کوتاهی ذلیل آنها شده، ایشان را بر خود مسلط و شعار دین اسلام را که سربلندی و تفوق بر اجانب است به زیردستی و سرشکستگی و کرنش و در یوزگی در مقابل

آنها مبدل ببینیم.^۱

او مسلمانان را دعوت می کرد که علوم غربی را بگیرند، اما از اینکه به مکتب های غربی پیوندند آنها را بر حذر می داشت. سید جمال همان گونه که با استعمار سیاسی غرب پیکار می کرد با استعمار فرهنگی نیز در ستیزه بود. با متجددانی که جهان را و احیاناً قرآن و مفاهیم اسلامی را می خواستند از دیدگاه غربی تفسیر کنند مبارزه می کرد. توجیه و تأویل مفاهیم ماوراء الطبیعی قرآن و تطبیق آنها را به امور حسی و مادی جایز نمی شمرد. سید جمال هنگامی که به هند رفت و با افکار سرسید احمدخان هندی که زمانی قهرمان اسلامی اصلاح در هند به شمار می رفت آشنا شد و دید او سعی دارد مسائل ماوراء الطبیعی را به نام و بهانه علم توجیه طبیعی کند، غیب و معقول را تعبیر محسوس و مشهود نماید، معجزات را که در قرآن نص و صریح است به شکلی رنگ عادی و طبیعی دهد و مفاهیم آسمانی قرآن را زمینی کند، سخت ایستادگی کرد.^۲ سید به خوبی می دانست که سست کردن اعتقادات دینی مسلمانان با تمسک به این گونه حربه ها از سیاست های قدرت های استکباری است، تا به این وسیله، تعصب دینی و جمعیت دینی آنان را در راستای دست یافتن به اهداف استعماری خویش جریحه دار کنند. وی در مجله عروه الوثقی می نویسد:

... جست و جو در خصایل ملت ها انگلیس ها را به این امر رهنمون کرد که زندگی مسلمانان وابسته به پیوند دینی است و مادام که اعتقاد محمدی و تعصب هم کیشی در میان مسلمانان حکومت می کند، انگلیسی ها هیچ گاه از مطالبه حقوق آنان در امان مانده نمی توانند، پس به استخراج گروهی پرداختند که به مظهر اسلام آراسته بودند و لباس مسلمانان را به تن داشتند و در سینه هایشان غش و نفاق و در دل های آنان انحراف و زندقه بود... و انگلیسی ها ایشان را به جهت فساد عقاید مسلمانان و توهین به پیوندهای تعصب دینی به همکاری انتخاب نمودند، تا مگر به این وسیله بتوانند آتش حمیت و غلیان غیرت مسلمانان را فرو نشانند و جمعیت هایشان را پاشیده و وحدتشان را پراکنده سازند... تا که انگلیسی ها از تسلط بر آنان آسوده خاطر بمانند و دلشان از جهت آنان آرام بگیرد.^۳

۱. محمد جواد صاحبی، اندیشه اصلاحی در نهضت های اسلامی، تهران، کیهان، ۱۳۷۰، ص ۱۴۲.

۲. همان، ص ۸۷-۸۶.

۳. ابوالحسن جمالی اسدآبادی، همان، ص ۵۹.



از لحاظ نظری، سید معتقد است بدون دستیابی به علوم مختلف، دستیابی به ترقی و پیشرفت ممکن نیست و علم را ریشه پیشرفت تمدن غربی را در توسعه و رشد علوم می‌داند و هم تلقی می‌کند. او هم ریشه پیشرفت تمدن غربی را در توسعه و رشد علوم می‌داند و هم پیشرفت‌های اولیه اسلام در قرون سوم و چهارم ه‍.ق را تابع پیشرفت علمی می‌داند. سید در سخنرانی خود که در ۸ نوامبر ۱۸۷۲ در آلبرت هال کلکته ایراد کرد گفت:

فینیقیان که با کشتی‌ها خرد خرد و رفته رفته، جزایر بریتانیا، و بلاد اسپانیا، پرتغال و یونان را مستعمرات خود کردند، حقیقتاً آنها فینیقیان نبودند، بلکه علم بود که اینگونه بسط قدرت خود را نموده بود... و این فرنگی‌ها که اکنون به همه جای عالم دست انداخته‌اند و انگلستان که خود را به افغانستان رسانیده و فرنگ و تونس را به قبضه خود درآورده، واقعاً این تطاول و این دست‌درازی و این ملک‌گیری نه از فرنگ بوده است و نه از انگلستان، بلکه علم است که هر جا عظمت و شوکت خود را ظاهر می‌سازد و جهل در هیچ جا چاره‌ای ندیده، مگر آنکه سر خود را به خاک مذلت در پیشگاه علم مالیده و اعتراف بر عبودیت خود نموده است. پس پادشاهی هرگز از خانه علم به در نرفته است و لکن این پادشاه حقیقی که علم بوده باشد، هر وقتی پایتخت خود را تغییر داده است، گاهی از مشرق به مغرب و گاهی از شرق به غرب رفته است.^۱

به طور کلی سید جمال همواره به جایگاه والای علم و تأثیر علم و عالمان در پیشرفت جوامع تأکید می‌کرد. و نیز از برخی عالمان به دلیل عدم استفاده از علوم در راستای کمک به توسعه و رشد جامعه ابراز نارضایتی می‌نمود.

سید از متون درسی و شیوه تدریس در حوزه‌های دینی انتقاد می‌کرد و عقیده داشت تحصیل این علوم باید منجر به نتیجه و فایده باشد؛ مثلاً هدف از تحصیل علم نحو آن است که با یادگیری لغت عربی، محصل بر خواندن و نوشتن قادر شود، حال آنکه مسلمانان در این زمان علم نحو را مقصود بالاصاله قرار داده و سال‌های طولانی صرف تحقیق و تدبر در علم نحو می‌کنند. در صورتی که بعد از فراغت نه قادر بر تکلم عربی هستند و نه قادر بر نوشتن عربی و نه قادر بر فهمیدن آن. و علم حکمت که بحث از احوال موجودات خارجیه می‌کند و علل و اسباب و لوازم و ملزومات آنها را بیان می‌کند، جوینده را بر آن نمی‌دارد که بپرسد ما کیستیم و چیستیم؟ و ما را چه باید و چه شاید؟



سید جمال دریافته بود که استعمارگران با ایجاد تفرقه در جهان اسلام از راه گسترش ایدئولوژی ناسیونالیسم و ملی‌گرایی، منافع و اهداف خود را دنبال می‌کنند و در واقع چیرگی استعمار بر مسلمانان به خاطر جنگ‌های مذهبی، قومی، قبیله‌ای و فرقه‌ای در جهان اسلام است که دولت‌های استعماری با برنامه‌ریزی‌های خود بر این اختلافات دامن می‌زنند

و از علت تغییر و تحول اجسام و وسایل جدید نیز سؤال نمی‌کند؛ در حالی که حکیم آن است که جمیع حوادث و اجزای عالم، ذهن او را حرکت بدهد، نه آنکه مانند کورها در یک راهی راه برود و هیچ نداند که پایان آن کجاست. علم فقه مسلمانان نیز همه حقوق خانوادگی، مدنی و سیاسی را در برمی‌گیرد. پس باید شخصی که عالم به علم فقه می‌شود لایق آن باشد که صدر اعظم ملکی شود یا سفیر کبیر دولتی گردد و حال آن که فقهای مابعد از تعلیم این علم از اداره خانه خود عاجز هستند. سید از اینکه عالمان دینی نمی‌توانند از فقه برای

اداره و اصلاح جوامع بشری بهره گیرند افسوس می‌خورد و اینکه برخی از آنان علم را به دو دسته تقسیم کرده‌اند؛ یکی را علم مسلمانان و دیگری را علم فرنگ می‌گویند و مسلمانان را از یافتن و آموختن بخشی از علوم بازمی‌دارند انتقاد می‌کند و علم را آن چیز شریفی می‌داند که به هیچ طایفه‌ای نسبت داده نمی‌شود.^۱

سید درباره کسانی که به نام دین با علوم جدید مخالفت می‌کنند، معتقد است آنان به دین خیانت می‌کنند.

... آنها که منع از علوم و معارف می‌کنند، به زعم خود صیانت دین اسلامیه را می‌نمایند؛ آنها فی الحقیقه دشمن دیانت اسلامیه هستند و نزدیک‌ترین دین‌ها به علوم و معارف دیانت اسلامیه است.^۲

سید جمال اتحاد و یکپارچگی جوامع اسلامی در مواجهه با استعمار و سلطه غرب را از دیگر راهکارهای خروج مسلمانان از انحطاط و عقب‌ماندگی می‌داند.

وی بدون شک از پیشگامان و منادیان هم‌گرایی جهان اسلام بلکه بنیانگذار آن محسوب می‌شود، چنانکه رشیدرضا در مجله المنار، ذیل عنوان «بحث فی المؤتمر الاسلامی» می‌نویسد:

نخستین فریادی که در این عصر مسلمانان را به شناخت یکدیگر و اتحاد و همکاری در رأی و کوشش برای جبران آنچه بر مسلمانان عارض

۱. سید جمال الدین اسدآبادی، مقالات جمالیه، همان، ص ۹۶-۹۳.

۲. سید جمال الدین اسدآبادی، عروه الوثقی، همان، ص ۱۳۴.

شده از گرفتاری‌های اجتماعی دعوت می‌کرد، فریاد دو دانشمند مبارز، سید جمال‌الدین و شیخ محمد عبده بود.^۱

بحق، او یکی از نخستین کسانی است که راه چاره نابسامانی‌های ممالک و کشورهای اسلامی را در اتحاد و همبستگی جهان اسلام در برابر استعمارگران می‌دانست. خود در این باره می‌گوید:

سازمان مغز و اندیشه خود را به تشخیص درد اصلی شرق و جست‌وجوی درمان آن اختصاص دادم. دریافتم که کشنده‌ترین درد شرق، جدایی افراد آن از یکدیگر و پراکندگی اندیشه‌های آنان و اختلافشان بر سر اتحاد و اتحادشان در اختلاف است. پس در راه وحدت عقیده و بیدار کردن آنان در برابر خطر غربی که ایشان را فرا گرفته دست به عمل زدم.^۲

سید همواره در گفته‌ها و نوشته‌های خود به مسلمانان هشدار می‌داد که روح صلیبی همچنان در غرب مسیحی به ویژه در انگلستان زنده و شعله‌ور است و استعمار می‌کوشد با رواج اندیشه‌های قومیت پرستی و ملیت پرستی، اندیشه ریشه کن‌کننده استعمار یعنی اتحاد اسلام را از بین ببرد.^۳

سید عامل اصلی انشقاق و پراکندگی مسلمانان را اغراض متعارض حکومت‌ها در سرزمین‌های اسلامی می‌داند و می‌نویسد:

... مسلمانان جنسیت دیگری را جز در دین نمی‌شناسند، پس تعدد سلطنت‌ها مانند تعدد رؤسا در قبیله واحد بود و سلاطین در جنسیت واحد، اغراض متضاد و اهداف متعارض داشتند و افکار عامه را به پشتیبانی از یک دشمن علیه دشمن دیگر مشغول ساختند... تنازع امراء مسلمانان باعث پراکندگی رأی و تجزیه قدرت شد و به جای اینکه متعرض تجاوز اجانب بر خویش گردند به خود مشغول شدند... و دوستی بیگانگان را که مخالف دیانت و جنسیت آنان بود پذیرفتند و از آن به جهت طلب نصرت و کمک علیه فرزندان ملت خویش به منظور دوام این شبخ فر توت و نعمت گذرا استفاده کردند. این همان بود که

۱. صدر واثقی، سید جمال‌الدین حسینی؛ پایه‌گذار نهضت‌های اسلامی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۸، ص ۱۱۲.

۲. مصطفی حسینی طباطبایی، شیخ محمد عبده مصلح بزرگ مصر، تهران، قلم، ۱۳۶۲، ص ۳۸.

۳. مرتضی مطهری، همان، ص ۳۱-۲۹.



مسلمانان اندلس را بر باد داد و پایه‌های سلطنت تیموری را در هند سرنگون ساخت.^۱

سید جمال دریافته بود که استعمارگران با ایجاد تفرقه در جهان اسلام از راه گسترش ایدئولوژی ناسیونالیسم و ملی‌گرایی، منافع و اهداف خود را دنبال می‌کنند و در واقع چیرگی استعمار بر مسلمانان به خاطر جنگ‌های مذهبی، قومی، قبیله‌ای و فرقه‌ای در جهان اسلام است که دولت‌های استعماری با برنامه‌ریزی‌های خود بر این اختلافات دامن می‌زنند.

آن‌گونه که از نوشته‌های سید بر می‌آید، می‌توان به این نتیجه دست یافت که وی برای تجدید وحدت در میان مسلمانان به ایرانیان بیش از دیگر ملت‌های جهان اسلام امیدوار بود؛ چنانکه در روزنامه *عروة الوثقی* نوشت:

از همت‌های ایرانیان و اندیشه‌های عالی آنان بعید نیست که نخستین پیشگامان تجدید وحدت اسلامی و تقویت بنیان‌های دینی بوده باشند، همان‌طور که در آغاز به نشر علوم و حفظ احکام و کشف اسرار آن پرداختند و از هیچ وسیله‌ای در خدمت به شرع انور دریغ نکردند. ای اهل فارس! قهرمانان خود را در علم به یاد آورید و به آثار خود در اسلام توجه کنید و شالوده وحدت اسلامی باشید، آن‌طور که در آغاز آن را حفظ کردید. شما با گذشته‌ای که دارید به تلاش در راه اعاده آنچه که در عنوان اسلام دارا بودید، سزاورترید. شما با طرح وحدت اسلامی از دیگر ملت‌های مسلمان پیشی بگیرید و این از گوهرهای پاکیزه و نیروی اراده شما به دور نیست.^۲

در رابطه با عوامل وحدت‌بخش در جوامع اسلامی، سید جمال از قرآن کریم و اصل توحید به عنوان محور وحدت میان مسلمین یاد کرده می‌گفت: «من آرزو دارم که سلطان همه مسلمانان قرآن باشد و مرکز وحدت آنان ایمان.»^۳

او با ناامیدی از وحدت سیاسی ممالک اسلامی، بازگشت مسلمانان به اسلام واقعی را به عنوان محور اصلی گفتمان اصلاحی خود مطرح می‌کند:

... من نمی‌گویم که به همه کشورهای اسلامی یک نفر حکومت کند؛ زیرا این کار بسیار دشوار است، ولی امیدوارم که حاکم و سلطان همه

۱. ابوالحسن جمالی اسدآبادی، همان، ص ۹۱-۹۰.

۲. سید جمال الدین اسدآبادی، *عروة الوثقی*، همان، ص ۳۵-۳۰، ۱۲۵ و ۱۲۷.

۳. همان، ص ۱۸۶.

ملت‌های مسلمان تنها قرآن باشد و عامل وحدت و یگانگی آنها دین آنها. با این وحدت، هر پادشاهی می‌تواند در کشورش برای حفظ حقوق دیگر کشورهای اسلامی کوشش کند؛ زیرا حیات او به حیات دیگری و بقایش به بقای ملت دیگر مسلمان بسته است.^۱

دعوت به مبارزه با استبداد از دیگر عناصر اصلی گفتمان اصلاحی سید جمال است. این عنصر از گفتمان اصلاحی سید از نصیحت حکام و سلاطین آغاز می‌شود و به دعوت نخبگان و مردم به شورش و انقلاب منتهی می‌شود.

سید به جایگاه قانون در جلوگیری از خودکامگی و استبداد تأکید بسیار می‌کرد و نبود قانون را زمینه‌ساز حکومت استبدادی می‌دانست. وی ریشه آزادی در جوامع غربی را نیز در حاکمیت قانون می‌دانست که این مسئله مانع از استبداد شده و حدود همگان را مشخص کرده و دست پادشاه و والیان را از تعدی‌های مکرر و ظالمانه در حقوق مردم کوتاه کرده است. در حالی که در ممالک شرقی نبود قانون دست همه قدرتمندان و در رأس همه، پادشاه را در تعدی به حقوق زیردستان باز گذاشته و حکومت و عوامل آن با استفاده از این بی‌قانونی، به اعمال قدرت می‌پرداختند. با وجود اینکه سید از آثار سوء استبداد بر جوامع شرقی آگاه بود، در مرحله اول مبارزه خود علیه استبداد، با تمسک به الگوی اصلاح و نصیحت، سعی در ارشاد حاکمان مستبد داشت. وی با سفر به ممالک مختلف اسلامی و برقراری ارتباط و مکاتبه با پادشاهان کشورهای اسلامی، تلاش وافر انجام داد تا این حکام را به آفات استبداد و تأثیر آن در عقب‌ماندگی جوامع اسلامی آگاه سازد. اما با وجود همه تلاش‌های صورت گرفته نتوانست کوچک‌ترین خللی در الگوی استبدادی حکومت در کشورهای اسلامی وارد کند. بنابراین در ادامه مسیر، سید جمال، فعالیت‌های خود را در راستای مبارزه با استبداد، بر روی ملت‌های مسلمان متمرکز کرد. سید ضمن خوشبینی به اراده و قدرت ملت‌ها معتقد بود ملت‌ها اگر اراده اصلاح داشته باشند، دولت‌ها نمی‌توانند مانع از آن شوند. وی در عین حال، ملت‌های جوامع اسلامی را به علت پذیرش حکومت‌های استبدادی و فساد و تباهی ناشی از آن مذمت کرده و آنان را از پذیرش ظلم که تبدیل به یک عادت در وجودشان شده بود بر حذر داشته و یکی از مبانی برنامه‌های اصلاحی خود را تلاش برای زدودن این عادت ناپسند در میان مردم قرار می‌دهد. این دیدگاه بیانگر دگرگونی اندیشه سید درباره کیفیت مبارزه با استبداد محسوب می‌شود که طی آن به جای اینکه در این مبارزه هدف افراد باشد، باید هدف



شهید مطهری: [سید جمال]
 بر این مسئله واقف بود که
 علمای شیعه بر خلاف علمای
 سنی، نهاد مستقل ملی هستند و
 می‌توانند مردم را برای مبارزه با
 استبداد و استعمار بسیج کنند

خود استبداد و بنیادهای سیاسی-اجتماعی آن باشد.
 وی می‌گوید:

بنیاد حکومت مطلقه منهدم‌شدنی
 است. شماها تا می‌توانید در خرابی
 اساس حکومت مطلقه بکوشید، نه به
 قلع و قمع اشخاص؛ شما تا قوه دارید

در نسخ عاداتی که میانه سعادت و ایرانی، سد سدید گردیده کوشش
 نمایید، نه در نیستی صاحبان عادات. هرگاه بخواهید اشخاص را مانع
 شوید وقت شما تلف می‌گردد.^۱

از این مرحله، در مسئله مبارزه با استبداد، نگرش سید از گفتمان اصلاح به گفتمان
 انقلاب تغییر می‌یابد. به طور کلی نهضت سیاسی سید جمال را می‌توان با توجه به مسئله
 استبداد به سه مرحله یا فاز تقسیم نمود. در مرحله اول سید به انقلاب از بالا و انجام
 اصلاحات از رأس هرم اجتماعی و سیاسی و به کمک نخبگان فکر می‌کرد و به گونه‌ای
 مشابه امیرکبیر با نزدیکی و ارتباط با حکام و دولت‌های حاکم بر بلاد اسلامی تصور
 می‌کرد که می‌تواند به هدف اصلاحی و آرمان‌هایش نائل شود. در فاز دوم او با مشاهده
 مقاومت و سرسختی حکام مستبد و منحط و غلبه شهوت و جهالت بر آنها و درباریان
 ذی‌نفوذ و نیز نفوذ و سلطه استعمار، به ویژه در پیوند با آنان و از طریق آنها، به مبارزه و
 موضع‌گیری‌های حاد و شدیدی علیه استبداد حاکم برخاسته و به تغییر حکومت‌ها و
 اشخاص از سلاطین و پادشاهان دل بسته بود. اما در فاز سوم سید جمال پس از ناامید
 شدن از تغییر و اصلاح سلاطین و حکومت‌ها متوجه بنیاد و اساس این رژیم‌ها شده و به
 تغییرات انقلابی در ساختارهای سیاسی حاکم گرایش پیدا کرد.^۲

سید از اولین اندیشمندان معاصر است که اندیشه انقلاب را مطرح می‌سازد و تنها راه
 درمان دردهای ایران را خلع ناصرالدین شاه از قدرت می‌داند. او پس از این مرحله متوجه
 نقش علما در ایجاد انقلاب در جامعه شده و محور اصلی تلاش خود را تحریک علما برای
 ایجاد حرکت انقلابی قرار می‌دهد. این مسئله که سید چرا فقط در ایران اندیشه انقلابی
 را مطرح می‌کند، به نظر می‌رسد که وی به دو دلیل انقلاب را در ایران عملی‌تر می‌داند:
 اولاً سید جمال از نقش مذهب تشیع در مبارزه علیه قدرت‌های حاکم و جائر به خوبی

۱. محمد محیط طباطبایی، همان، ص ۱۵۳.

۲. سید احمد موثقی، همان، ص ۱۷۶.

آگاه بود و ثانیاً از نفوذ علما در میان مردم ایران آگاهی داشت و به قول شهید مطهری: بر این مسئله واقف بود که علمای شیعه بر خلاف علمای سنی، نهاد مستقل ملی هستند و می‌توانند مردم را برای مبارزه با استبداد و استعمار بسیج کنند.^۱

شخصیت پرتحرک سید جمال ارزیابی‌های متفاوتی را در پی داشته است؛ برخی او را فیلسوف یا نابغه شرق و مصلح انقلابی و بیدارگر، و بعضی عامل سرسپرده استعمار دانسته‌اند و از نگاه عده‌ای وی سلسله‌جنبان نهضت‌های اصلاحی در جهان اسلام در دوره معاصر بوده است.

چنین ابهاماتی در زمان خود سید جمال نیز مطرح بوده چنانکه در یادداشتی می‌نویسد:

طایفه انگیزیه اروسم می‌خوانند و فرقه اسلامیة مجوسم می‌دانند. سنی، رافضی، شیعه، ناصبی؛ بعضی از اخیار، چهار یاریه و وهابیه‌ام گمان کرده‌اند و برخی از ابرار، امامیه و بابیه‌ام پنداشته‌اند. الاهیان، دهری و متقیان، فاسق از تقوا بری؛ عالمان، جاهل نادان و مؤمنان، فاجر بی‌ایمان انگاشته‌اند. نه کافر م به خود می‌خواند و نه مسلم از خود می‌داند. از مسجد مطرود و از دیر مردود؛ حیران شده‌ام که به کدام در آویزم و با کدام به جدال برخیزم.^۲

نتیجه‌گیری

سید جمال‌الدین اسدآبادی به عنوان اندیشمندی عمل‌گرا به سبب درک صحیح و جامعی که از سیر امور و تحولات جهان اسلام و نیز غرب داشت و همچنین به واسطه باریک‌بینی و پی‌بردن به لایه‌های زیرین دلایل عقب‌ماندگی و انحطاط مسلمانان و ارایه راهکارهای بنیادین به دنبال اصلاح امور مسلمین و توسعه همه‌جانبه جوامع اسلامی بر مبنای فکر، فرهنگ و آموزه‌های دینی بود. وی بر خلاف دیدگاه روشنفکران غرب‌گرا که حاکمیت تفکر دینی و اسلامی را باعث عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی کشورهای اسلامی می‌دانستند، علل توسعه‌نیافتگی این کشورها را با اندیشه و کارکرد مردم و حاکمان این جوامع و دوری از اسلام اصیل مرتبط می‌دانست و جهت خروج از این وضعیت، بازگشت

۱. مرتضی مطهری، نهضت‌های اسلامی در صد ساله اخیر، همان، ص ۱۵.

۲. کریم مجتهدی، سید جمال‌الدین اسدآبادی و تفکر جدید، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۳، ص ۱۶.

به آموزه‌های اسلام اصیل را در کنار تمام تجویزهایی که می‌کرد به عنوان علت‌العلل معرفی می‌کرد. سید جمال اعتقاد داشت توسعه و توسعه‌نیافتگی (تکامل و انحطاط) یک جامعه، به طور مستقیم محصول عمل خود انسان‌هاست. همان‌طور که رشد و تکامل اولیه مسلمانان در نتیجه کار و تلاش آنها بود که از فرهنگ غنی اسلامی ناشی شده بود، انحطاط و عقب‌ماندگی آنان نیز نتیجه دچار شدن به رخوت و سستی و جدا شدن باورها و عقایدشان از اعمالشان بوده است.

نتیجه اینکه با مطالعه و غور در اندیشه‌های سید جمال این ایده حاصل می‌شود که الگوی توسعه جوامع اسلامی باید منتج از جهان‌بینی اسلامی باشد. کشورهای اسلامی و از جمله جمهوری اسلامی ایران نیازمند داشتن الگوی توسعه‌ای هستند که مولود جهان‌بینی اسلامی بوده و با ظرف توسعه که فضای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی این کشورها می‌باشد سازگار باشد.

در مورد جمهوری اسلامی ایران نیز به نظر می‌رسد یک الگوی اسلامی-ایرانی توسعه، متناسب با فضای فکری و فرهنگی جامعه می‌تواند مفید واقع شود. هر چند در این الگوی بومی می‌توان از تجربه‌های موفق الگوهای دیگر، ضمن بومی‌سازی آنها استفاده کرد. البته در امر بومی‌سازی الگوهای توسعه، ابتدا باید دستاوردهای الگوی مورد نظر را به مبانی آن دستاوردها رجاع بدهیم تا ببینیم در پس آن چه جهان‌بینی و فلسفه‌ای نهفته است، آنگاه آن را قبول کرده یا نقد کنیم و بعد از پروسه نقد است که می‌توانیم پدیده‌ای را جذب، هضم و یا دفع نماییم.

